

[شرط پنجم برای خصوص رجال (از طلا نبودن) 1](#_Toc3705354)

[ب)بررسی حرمت تزیّن به ذهب 1](#_Toc3705355)

[مؤید بر حرمت تزیّن به طلا ولو بدون صدق لبس 2](#_Toc3705356)

[مناقشه در مؤیّد 3](#_Toc3705357)

[بررسی حکم نماز در طلا بر مردان 5](#_Toc3705358)

[مناقشه محقق حلی در بطلان نماز 6](#_Toc3705359)

[جواب از مناقشه 6](#_Toc3705360)

**موضوع**: شرط پنجم (از طلا نبودن) /شرائط لباس مصلی /کتاب الصلاة

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

# شرط پنجم برای خصوص رجال (از طلا نبودن)

**صاحب عروه می فرماید:** أن لا يكون من الذهب للرجال‌ و لا يجوز لبسه لهم في غير الصلاة أيضا و لا فرق بين أن يكون خالصا أو ممزوجا بل الأقوى اجتناب الملحم به و المذهب بالتمويه و الطلي إذا صدق عليه لبس الذهب و لا فرق بين ما تتم فيه الصلاة و ما لا تتم كالخاتم و الزر و نحوهما نعم لا بأس بالمحمول منه مسكوكا أو غيره كما لا بأس بشد الأسنان به بل الأقوى أنه لا بأس بالصلاة فيما جاز فعله فيه من السلاح كالسيف و الخنجر و نحوهما‌ و إن أطلق عليهما اسم اللبس لكن الأحوط اجتنابه و أما النساء فلا إشكال في جواز لبسهن و صلاتهن فيه و أما الصبي المميز فلا يحرم عليه لبسه و لكن الأحوط له عدم الصلاة فيه‌

## ب)بررسی حرمت تزیّن به ذهب

بحث راجع به حرمت تزیّن به ذهب بود و صاحب عروه مانند مشهور فرمودند تزیّن به ذهب بر مردان حرام است هر چند لبس بر آن صدق نکند و به این مطلب در مسأله 23 تصریح کرده اند و ما نیز طبق نظر مشهور از أدله استظهار کرده ایم که تزیّن به ذهب بر مردان حرام است زیرا در روایت بیان می کند که «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ غَالِبِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ رَوْحِ بْنِ عَبْدِ الرَّحِيمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع لَا تَخَتَّمْ بِالذَّهَبِ فَإِنَّهُ زِينَتُكَ فِي الْآخِرَةِ[[1]](#footnote-1)».

### مؤید بر حرمت تزیّن به طلا ولو بدون صدق لبس

ممکن است به برخی روایات به عنوان مؤید برای حرمت تزیّن بر رجال مطلقاً، ولو صدق لبس ذهب نکند تمسّک شود مانند این که دکمه های لباس شخص از طلا باشد یا روکش دندان های جلویی از طلا باشد. و این روایات در باب پوشاندن زیور آلات طلا به کودکان مطرح شده است مانند؛

صحیحه داوود بن سرحان: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ جَمِيعاً عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الذَّهَبِ يُحَلَّى بِهِ الصِّبْيَانُ فَقَالَ إِنَّهُ كَانَ أَبِي ع لَيُحَلِّي وُلْدَهُ وَ نِسَاءَهُ بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ فَلَا بَأْسَ بِه.[[2]](#footnote-2)

امام صادق علیه السلام می فرمایند پدرم، یعنی امام باقر علیه السلام، فرزندان و نساء خود را (و نساء ممکن است أعم از أزواج و بنات باشد) با طلا زینت می کرد. و حضرت این مطلب را در جواب از این سؤال بیان کردند که «آیا می شود کودکان خردسال را با طلا زینت کنیم؟» و معنای جواب حضرت این است که دأب پدرم من امام باقر علیه السلام همین بود که کودکان خود را با طلا تزیین می کرد. (صبیان جمع صبی و به معنای پسران خردسال است و شامل دختربچه نمی شود و لااقل این است که پسر بچه را نمی توان از آن خارج کرد.)

در روایت أبی الصباح چنین تعبیر می کند: أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الذَّهَبِ يُحَلَّى بِهِ الصِّبْيَانُ فَقَالَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع يُحَلِّي وُلْدَهُ وَ نِسَاءَهُ بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ.[[3]](#footnote-3) و در این روایت امام صادق علیه السلام فعل تزیّن فرزندان را به امام سجاد علیه السلام نسبت می دهند.

**گفته می شود ظاهر سؤال این است که:** حرمت تزیّن بر مردان نزد سائل مرتکز بوده است و لذا از تزیین کودکان به طلا سؤال کرد.

و نیز در کافی به سند صحیح از محمد بن مسلم نقل شده است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ حِلْيَةِ النِّسَاءِ بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ فَقَالَ لَا بَأْسَ.[[4]](#footnote-4) در این روایت راوی از حکم تزیّن زنان به طلا و نقره سؤال می کند و حضرت می فرماید اشکالی ندارد.

**گفته می شود ظاهر این روایت نیز این است که:** مرتکز سائل این بوده است که تزیّن به طلا بر مردان اشکال دارد و لذا از زنان سؤال می کند.

#### مناقشه در مؤیّد

**به نظر ما: أولاً** هر چند این روایات فی الجمله می فهماند که تزیّن به ذهب بر مردان حرام بوده است ولی اطلاق ندارد و سائل در مقام بیان نبوده است و امام علیه السلام نیز در مقام بیان حرمت تزیّن به ذهب نبوده است و لذا فی الجمله می فهمیم که تزیّن به ذهب بر رجال در ارتکاز سائل حرام بوده است و قدر متیقّن جایی است که تزیّن، مصداق لبس نیز باشد و متعارف در تزیّن نیز همین است که مصداق لبس نیز می باشد مانند تزیّن به انگشتر طلا، النگوی طلا و گردنبد طلا که تزیّن به این موارد مصداق لبس نیز می باشد.

**جواب دوم این است که:** ممکن است در همین مقدار نیز مناقشه شود که شاید مرتکز سائل کراهت تزیّن به ذهب بر رجال بوده است و لذا از تزیین کودکان به ذهب سؤال می کند که اگر آن هم کار مکروهی است آن را ترک کند و معلوم نیست که ارتکاز سائل حتماً حرمت تزیّن به ذهب بر رجال بوده است. و اگر کسی اصرار کند که از روایت فهمیده می شود که ارتکاز بر حرمت تزیّن ثابت بوده است جواب أول می آید که دلیل اطلاق لفظی ندارد زیرا نه سائل در مقام بیان حکم بوده است و نه امام علیه السلام در مقام بیان حکم بوده است و لذا تنها حرمت فی الجمله تزیّن به طلا (ولو مقیّداً به صدق لبس) فهمیده می شود.

**بله روایتی وجود دارد که اگر سند آن صحیح می بود بر حرمت تزیّن به طلا بر رجال مطلقاً دلالت می کرد؛**

مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ فِي آخِرِ السَّرَائِرِ نَقْلًا مِنْ رِوَايَةِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قُولَوَيْهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُحَلِّي أَهْلَهُ بِالذَّهَبِ- قَالَ نَعَمْ النِّسَاءَ وَ الْجَوَارِيَ- فَأَمَّا الْغِلْمَانُ فَلَا.[[5]](#footnote-5) ظاهر «فأما الغلمان فلا» نفی در مقام نهی است یعنی «فأما الغلمان فلا یحلیهم بالذهب» و نهی نیز ظهور در حرمت دارد و لکن سند این روایت مجهول است؛ نه فقط به این خاطر که ابن ادریس در سرائر سند به کتاب ها ذکر نکرده است که ما سعی کرده ایم از این مطلب جواب بدهیم بلکه مشکل این است که از خود کتاب جعفر بن محمد بن قولویه روایت را مرسل نقل می کند زیرا ابن قولویه نمی تواند مستقیم از أبی بصیر نقل کند و لذا سند آن محذوف است.

**پس دلالت به نظر ما تمام است ولی شبهه ای پیش می آید که**: آیا «غلمان» ظهور در بچه دارد یا این که بر هر پسری از بدو تولّد تا سنین جوانی غلام صدق می کند و این که معروف است غلام را به معنای عبد می گیرند اشتباه است و غلام أصلاً به معنای عبد نیست و در برخی روایات تعبیر «غلام له» دارد که به معنای عبد است و لکن قید «له»، غلام را ظاهر در معنای عبد و ملکیت کرده است و لکن در استعمالات غلام به معنای عبد، و جاریه به معنای أمه نیامده است بلکه به معنای پسر بچه و دختر بچه آمده اند.

**لذا اگر بگوییم غلام ظهور در پسر بچه دارد دیگر نمی توان گفت روایت شامل بالغین می شود:**

در لغت مثل مصباح المنیر، مجمع البحرین گفته اند «الغلام هو ابن الصغیر» و بعد گفته اند گاهی مجازاً به بزرگسال نیز تعبیر به غلام می شود و أمیرالمؤمنین در نهج البلاغه فرموده اند «املکوا عنی هذا الغلام» در جنگ صفین امام حسن علیه السلام قصد داشتند به طور مستقیم وارد جنگ شوند که حضرت به أصحاب خود فرمودند امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله می باشند و با فوت آن ها نسل پیامبر منقطع می شود لذا جلوی امام حسن علیه السلام را بگیرید تا به میدان نرود و امام حسن علیه السلام در آن زمان حدود 33 سال داشتند (25 سال در زمان غصب خلافت، و 5 سالگی مادر خود را از دست دادند، و جنگ صفین نیز دو سه سال بعد از خلافت أمیر المؤمنین به پا شده است) و نیز راجع به علی اکبر، امام حسین علیه السلام می فرماید «لقد برز إلیهم غلام أشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولک» با این که سن علی اکبر زیاد بود و علی اکبر از امام سجاد علیه السلام بزرگتر بود و امام سجاد علیه السلام در کربلا فرزند چهار ساله داشتند. خلاصه این که در این دو کتاب لغت ظهور غلام را در «ابن الصغیر» می دانند ولی گاهی مجازاً به بزرگسال هم اطلاق می شود.

طبق این نظر این روایت با دو روایت دیگر تعارض می کند زیرا این روایت حداقل بر کراهت تزیّن پسر بچه به طلا دلالت می کند و این مطلب نمی سازد با این که دأب معصوم علیه السلام این باشد که کودکان خردسال خود را با طلا تزیین کند.

**أما اگر بگوییم غلام از زمان ولادت تا نوجوانی بر پسر صدق می کند روایت شامل بالغین هم خواهد شد**:

مثلاً راجع به بول غلام گفته شده است که اگر جایی ریخت لازم نیست آنجا شسته شود بلکه همین که آب بریزند اک می شود، و نیز تعبیر «ولد له غلام»، و در قرآن و در روایات در مواردی غلام را بر پسر بچه اطلاق کرده اند.

**نکته:** مرحوم خویی در اینجا پذیرفته اند که غلام در اینجا أعم از صبی غیر بالغ و صبی بالغ است و لذا قابل تقیید به روایاتی است که می گوید تزیین صبی غیر بالغ به ذهب مکروه نیست و لذا اگر سند این روایت صحیح باشد تقیید به غلمان بالغین می خورد ولی در کتاب النکاح فرموده اند غلام بر بالغ اطلاق نمی شود و لذا در مسأله ای که مربوط به محرمات أبدیه می شود که «من أوقب غلاما» فرموده است روایت فرض کرده است فاعل رجل است و لذا شامل غیر بالغ نمی شود و مفعول غلام است پس شامل بالغ نمی شود و لذا شرط حرمت أبدیه این است که فاعل بالغ باشد و مفعول غیر بالغ باشد.

و لکن به نظر ما این فرمایش مرحوم خویی در کتاب النکاح صحیح نیست و حق با فرمایش مرحوم خویی در همین بحث است و غلام بر پسر جوانی که أوائل سن بلوغ او می باشد کاملاً صدق عرفی دارد و بالوجدان غلام بر نوجوان 15-16 ساله صدق عرفی دارد و وجهی ندارد که بگوییم مختص غیر بالغین است. (و این که گاهی پدر به پسر بالغ خود غلام می گفتند به این خاطر که پدر است و پدر نسبت به فرزند خود حالت عاطفی دارد و لذا تعبیر به غلام می کند و گویا هنوز از دید پدر این فرزند نیاز به نوازش دارد: کودکم! پسرکم! یا بنیّ! که این در واقع می تواند نکته مجاز گویی باشد که بحث دیگری است ولی به هر حال غلام بر پسر بالغ کاملاً صدق عرفی دارد) و خود مرحوم خویی در کتاب النکاح وقتی می خواهند استشهاد کنند می فرمایند به مرد سی و چند ساله که غلام نمی گویند؛ حال بر فرض به مرد سی و چند ساله غلام نگویند ولی آیا به جوان 17-18 ساله غلام نمی گویند؟ و اطلاق روایت اینجا را شامل نمی شود؟!! و لغت هم غلام را به «ابن الصغیر» معنا کرد که مراد صغیر عرفی و خردسال است و جوان 16-17 ساله خردسال است و کهنسال و میانسال نیست.

و لذا مهم سند این روایت است و اگر سند درست می بود می گفتیم که مراد از غلمان در روایت غلمان بالغین و نوجوان ها است که نباید آن ها را تزیّن به طلا کنند ولو صدق لبس نکند. ولی چون سند آن ضعیف است به عنوان مؤیّد ذکر می کنیم.

## بررسی حکم نماز در طلا بر مردان

**جهت دوم در بحث حکم نماز در طلا است؛**

مشهور گفته اند نماز در طلا حرام است البته دلیلی بر حرمت نماز با تزیّن به ذهب بدون صدق لبس وجود ندارد مثلاً اگر روکش دندان جلوی کسی طلا باشد نهایت کار او حرام است ولی دلیلی نداریم که نماز او را باطل کند و دلیل بر بطلان نماز موثقه عمار است که می گوید «لایلبس الرجل الذهب و لایصلی فیه» و تعبیر «صلی فیه» بدون صدق لبس ذهب صادق نیست و راجع به کسی که روکش دندان جلوی او از ذهب است یا دکمه های پیراهن او از طلا است یا این که آرم طلا به لباس خود وصل کرده باشد «صلی فی الذهب» صدق نمی کند بخلاف انگشتر که لبس ذهب بر آن صدق می کند و در حالی که انسان انگشتر طلا به دست کرده است «صلی فی الذهب» صدق می کند ولی با صرف تزیّن «صلی فی الذهب» صدق نمی کند و لذا تزیّن به ذهب مبطل نماز نیست.

### مناقشه محقق حلی در بطلان نماز

مرحوم محقق حلی در معتبر اشکال کرده اند: «لو صلى و في يده خاتم من ذهب ففي فساد الصلاة تردد‌، أقربه انها لا تبطل لما قلناه في الخاتم المغصوب، و منشأ التردد رواية موسى بن أكيل النميري، عن أبي عبد اللّه عليه السّلام قال: «جعل اللّه الذهب حلية أهل الجنة فحرم على الرجال لبسه و الصلاة فيه»[[6]](#footnote-6) و ایشان در خاتم مغصوب فرموده اند که نهی از خاتم مغصوب ربطی به نماز ندارد. و ایشان منشأ تردّد را روایت موسی بن أکیل نمیری می دانند. و در شرایع نیز «عدم لبس ذهب» را أصلاً از شرایط مصلی ذکر نکرده است.

#### جواب از مناقشه

**به محقق حلی می گوییم**: اشکال شما در مبطلیت خاتم ذهب به این خاطر است که أصل صلاة فی الذهب را باطل نمی دانید یا در مورد «خاتم فی الذهب» می گوییم «صلاة فی الذهب» صدق نمی کند یعنی اشکال کبروی دارید یا اشکال صغروی دارید؟

**اگر می گویید:** أصلاً «صلاة فی الذهب» ولو صدق لبس کند موجب بطلان نماز نمی شود (ولو تاجی از طلا به سر کند یا لباسی از طلا بپوشد)؛

**می گوییم:** این اشکال کبروی صحیح نیست زیرا سند و دلالت موثقه عمار خوب است و دلالت می کند که «لایصلی فی الذهب».

**و نگویید که**: روایت از فطحی است و محقق حلی در معتبر فرموده است ما روایات کسی که امامی عادل نباشد را قبول نمی کنیم.

**زیرا جواب می دهیم که**: خود محقق حلی در معتبر راجع به عمار ساباطی می گوید که أصحاب به روایات عمار ساباطی عمل کرده اند. و بر فرض منشأ اشکال ایشان این باشد که عمار فطحی است ما در این جهت اشکال نمی کنیم و خبر ثقه را حجت می دانیم. (ظاهر «لایصلی فیه» ارشاد به مانعیت است مانند «لایصلی فیما لایؤکل لحمه»)

**أما اگر اشکال صغروی می کنید که:** بر لبس خاتم ذهب «صلاة فی الذهب» صدق نمی کند: این مطلب نیاز به بحث دارد و لکن ظاهر کلام محقق حلی در معتبر اشکال کبروی است زیرا هر چند شروع بحث با خاتم ذهب بود ولی در ادامه منشأ تردّد را روایت موسی بن أکیل نمیری دانستند و در این روایت بحث از خصوص خاتم ذهب نبود بلکه بیان کبری بود و لذا معلوم می شود که اشکال ایشان کبروی بوده است.

**اشکال صغروی را برخی مثل مرحوم داماد نیز مطرح کرده اند که**: اگر قرینه داشته باشیم که مطلق مصاحبت و همراه داشتن طلا در نماز مانع است قبول می کنیم که لبس خاتم مانع است و و در مورد ما لایؤکل لحمه که مطلق مصاحبت را مانع می دانستیم قرینه داشتیم و قرینه آن تعبیر به «الصلاة فی روثه و بوله و الوانه و کل شیء منه فاسدة» زیرا روث و بول و لبن لباس نیست و لذا «فی» به معنای «مع» می باشد و در نتیجه مطلق همراهی موجب بطلان نماز می شود ولی در موثقه عمار قرینه نداریم که از ظهور أولیه «فی» در ظرفیت صرف نظر کنیم و ظرفیت در صورتی صدق می کند که ظرف به مظروف احاطه داشته باشد مثل لباسی که انسان بپوشد که «صلی فی الثوب النجس مثلاً» صدق می کند ولی خاتم ذهب که لباس نیست و لذا «صلی فی خاتم ذهب» خلاف ظهور عرفی است زیرا ظاهر «فی» این است که چیزی که همراه نمازگزار است لباس است که محیط به بدن مصلی است.

**ایشان فرموده است روایتی وجود دارد که اگر سند آن تمام می بود قائل به حرمت نماز در انگشتر طلا می شدیم؛**

وَ فِي الْخِصَالِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْقَطَّانِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَكَرِيَّا الْبَصْرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ أَذَانٌ إِلَى أَنْ قَالَ- وَ يَجُوزُ لِلْمَرْأَةِ لُبْسُ الدِّيبَاجِ- وَ الْحَرِيرِ فِي غَيْرِ صَلَاةٍ وَ إِحْرَامٍ- وَ حُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الرِّجَالِ إِلَّا فِي الْجِهَادِ- وَ يَجُوزُ أَنْ تَتَخَتَّمَ بِالذَّهَبِ وَ تُصَلِّيَ فِيهِ- وَ حُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الرِّجَالِ إِلَّا فِي الْجِهَادِ.[[7]](#footnote-7) در مورد نساء فرمود که تختّم به ذهب و نماز در آن جایز است ولی بر مردان حرام است یعنی تختّم به ذهب و نماز در آن بر مردان حرام است. و لکن سند آن ضعیف است و أفراد مجهول در روایت وجود دارد.

**به نظر ما:** وقتی عرف در لغت عربی به پوشیدن انگشتر، لبس می گوید و تعبیر «لبِس الخاتم» را اطلاق می کند تعبیر «صلی فی الخاتم» نیز صدق خواهد کرد زیرا معنای «صلی فی الخاتم» این است که «صلی و هو لابس للذهب» و بیش از این ظهور ندارد و لبس ذهب هم بر لبس خاتم صدق می کند. و این که بگوییم لبس ذهب بر لبس خاتم ذهب صدق نمی کند یا «صلی فی الذهب» به صرف انگشتر طلا دست کردن صدق نمی کند وجهی ندارد.( در روایات متعدّدی لبس خاتم بیان شده است و نیز در روایت ابن قدّاح[[8]](#footnote-8) تعبیر لبس خاتم ذکر شده است که هر چند دو سند داشت و هر دو ضعیف بود ولی این ها استعمالات عرفی است) و این که بگوییم برای صدق «در طلا نماز خواند» باید مقدار معتنا بهی طلا باشد مثلاً لباس او از طلا باشد صحیح نیست زیرا پوشیدن لباس طلا متعارف نبوده است بلکه متعارف این بوده است که انگشتر یا گردنبند یا النگو یا دستبند از طلا بوده است که بر این موارد وجداناً «صلی فی الذهب» صدق می کند و نیز اگر کسی مدال طلای قهرمانی را به گردن بیاویزد و در نماز هم همراه خود داشته باشد «صلی فی الذهب» صدق می کند.

اگر تمام گردنبند طلا باشد صلی فی الذهب صادق است و اگر زنجیر آن طلا نباشد و تنها آویز آن طلا باشد بعید نیست «صلی فی الذهب» صدق کند مثل انگشتری که نگین آن از طلا است زیرا بالأخره نگین هم بخشی از انگشت را پوشانده است و لذا صلی فی الذهب صدق می کند و این مطلب را بعداً بیان خواهیم کرد و فعلاً از این جهت قدرمتیقّن را در نظر می گیریم.

لذا وجه این که آقای صدر در حرمت نماز در انگشتر طلا تشکیک کرده اند با این که ظاهرش این است که قبول دارند نماز در طلا با صدق لبس جایز نیست، را نمی فهمیم زیرا لبس انگشتر طلا صدق می کند و با صدق لبس خاتم، صلی فی الذهب نیز صادق خواهد بود و نمی توان گفت «صلی فی الذهب» انصراف به جایی دارد که لباس از طلا است.

و لذا به نظر ما مسأله خالی از اشکال است.

1. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص468.](http://lib.eshia.ir/11005/6/468/زینتک) [↑](#footnote-ref-1)
2. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص475.](http://lib.eshia.ir/11005/6/475/سرحان) [↑](#footnote-ref-2)
3. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص475.](http://lib.eshia.ir/11005/6/475/الصبّاح) [↑](#footnote-ref-3)
4. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص475.](http://lib.eshia.ir/11005/6/475/حلیة) [↑](#footnote-ref-4)
5. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج5، ص104، أبواب أحکام الملابس، باب63، ح5، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/5/104/الغلمان) [↑](#footnote-ref-5)
6. المعتبر في شرح المختصر، ج‌2، ص: 92‌ [↑](#footnote-ref-6)
7. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج4، ص380، أبواب لباس مصلی، باب16، ح6، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/4/380/اذان) [↑](#footnote-ref-7)
8. إِنَّ النَّبِيَّ ص تَخَتَّمَ فِي يَسَارِهِ بِخَاتَمٍ مِنْ ذَهَبٍ ثُمَّ خَرَجَ عَلَى النَّاسِ وَ طَفِقَ النَّاسُ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ فَوَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى خِنْصِرِهِ الْيُسْرَى حَتَّى رَجَعَ إِلَى الْبَيْتِ فَرَمَى بِهِ فَمَا لَبِسَهُ. [↑](#footnote-ref-8)